

هو السامع الشاهد الخبير فصبر جميل والله المستعان

حضرت بهاء الله

اصلي فارسی



من آثار حضرة بهاء الله - لثالثی الحکمة، المجلد 2، لوح رقم (139)،
الصفحة 285 - 299

هو السامع الشاهد الخبير

فصبر جميل و الله المستعان على ما يصنعون

يا حيدر قبل على عليك بهائي و بهاء من في ملكوتي لأشكوا بتي و حزني اليك بعدما ورد على ما ناح به كل ذرة
من ذرات الكائنات و الممكات و ان الظالم عقروناقتي و الفاجر اغرق سفينتي و الذئب اقترس غنمي و الثعبان
افغر فاه و بلع مولته قد ذكرنا لك ما ذكرناه من قبل في الواح شتى اظهارا لحزني و ابرازا لظلم اعدائي و اعلانا
لصبري و اصطباري و تسليمي فيما ورد على في سبيل الله ربك و رب آبائك و رب العرش العظيم و مظلوميتي
و بلائي و ابتلائي آنچه ذكر شد نزد آنچه در مدينه كبريه واقع شد مذکور نه و موجود نه چه كه لطمه آن و
ضر آن بعز الله واقع سبحان الله بابي مفتوح شد و مقصود از آن آنكه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طيبه و
اعمال مرضيه گردد و لكن مهبط ظلم و اعتساف و معدن غفلت و ابحاف گرديد گان آنكه مطاف مقربين و
معتمدين شود و لكن مطاف خائنين و غافلين مشاهده شد يكي از مدعيان محبت با دشمن متحد شد و بتاراج
دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جاري و آه انصاف ظاهر و متصاعد طمعا
للهال از مولی در يوم مآل گذشت يکنقطه از ظلمش عالم عدل را ظلهانی نمود و يك حرف از کذبش عالم



ORIGINAL

صدق را منهدم کرد مقام نور نار ظاهر و مقال داد بیداد یا حیدر قبل علی لطمه عظیم بر عدل مسکین وارد
 امانت و اوایلا میگوید صدق بوامصیبتا ناطق آتش حرص و فحشاء بر قناعت و تقوی زد آنجناب و عالم گواهند
 که این مظلوم در لیالی و ایام عباد الله را بتقوی الله دعوت نموده و کل را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء
 شأن است آگاه فرموده و لکن حاصل ذکر نزد بعضی نسیان شد و نتیجه نصیحت غفلت گشت بی انصاف ستر
 انصاف را درید و بی دیانت ضربت قوی بر صدر امانت زد آه آه عمّا ورد علی امر الله امروز در مدن اعمال و
 اخلاق نالها مرتفع و نوحه‌ها مسموع اگر اینمظلوم از بلایای خود ذکر نماید البته صخره صیحه زند و سحاب و اسفا
 گوید بر حسب ظاهر برادری داشتیم و چندین سال در ظلّ جناح رحمت بکمال راحت و آسودگی مستریج و بعد
 باغوی نفسی قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافیه صدر و خائنه چشم ظاهر گشت این مظلوم از ما بین
 خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با کمال صحت و سلامتی در مقرّ امن و مقام امان گذاردیم مع
 ذلک گفته‌اند آنچه گفته‌اند یا حیدر قبل علی ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام
 متمسک و متشبث قسم بامواج بحر بیان در ظهور ظهور اعظم و تجلیات نیر قدم مقداریک رأس اصبع بلا بر
 او وارد نشده این فقره را حق آگاه و کل گواهند مع ذلک گفته‌اند آنچه شنیده‌اند ظلم دیگر که از مظاهر
 بغضا بر سدره منتهی وارد شده آنکه آیات الهی در لیالی و ایام از سماء مشیت نازل و بمثابه امطار هاطل و
 لکن قائل بی انصاف گفته آنچه را که کبد برهان آب گشته و حجت صورت خراشیده حال معادل جمیع کتب
 قبل و بعد حاضر و موجود و لکن این الابصار لیبصر و این الانصاف لینصف کتاب ایقان که مخصوص حضرت
 خال علیه بهائی و عنایتی نازل آن را نسبت بنفسی داده‌اند که لعمر الله از عرفانش عاجز است و لکن نزد
 مقرّبین الهی و صاحبان بصر ربّانی امر واضح و مشهود است و بمثابه آفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و
 منظر اکبر بعد از مشاهده لثالی حکمت و بیان آگاه میشوند که از چه خزینه بوده و از کدام کنز ظاهر گشته
 آیا نتیجه ظنون را عند حضرت قیمّ مقامی بوده و یا جوهر اوهام را نزد تجلیات نیر ایقان شانی و قدری لا و امر
 الله المهیمن علی من فی السموات و الارضین در اشرف و هادی و در توکل و تفویض و خدعه و ریب هر یک
 تفکر نما و همچنین در حیات ثانی که در سنین متوالیات ما بین قوم بکمال آسودگی و صحت و آسایش بوده و
 هست آیا سبب این زندگی چیست لعمر الله انکار و عدم اقرار در این ایام ارتکاب نمود آنچه را که ظهر بیان
 مرتعد از حق میطلبیم عباد خود را انصاف عنایت فرماید مع ذلک نزد مظاهر اوهام از مقامش نکاسته و آنچه
 بگوید تصدیق و تسلیم مینمایند و حرفی ندارند یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر نزدیک بآن رسیده که اهل
 بصر از صبر ما شکایت نمایند از سعد مذکور در کور فرقان در ایامیکه نور بصرش منع شده بود سؤال نمودند
 که تو مستجاب الدعوه چرا از برای خود دعا نمودی قال قضاء الله عندی احب من عینی و حزب الله البته
 افضل و اقدم و اعلی از او بوده و هستند جمیع نعم موجوده در دنیا را بیک اشراق از نیر رضایش مبادله نمی
 نمایند چه که از کأس تفویض نوشیده‌اند و از قدح رضا آشامیده‌اند مقامشان دیگر است و همّتشان دیگر بر براق
 همّت را کبند و در فضای تسلیم را کض باراده الله ناظرند و از دوش فارغ و آزاد حزم و عزمشان فوق امکان
 حرکت مینمایند الهی تری الموحّدين بين ایادی المشرکین و المقرّبین بین ایادی المعتدین قد ورد علیهم فی

سبیلک ما لا ورد علی احد من عبادک قد ذابت ايجادهم فی هجرک و ذرفت دموعهم فی فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد علیک فی ایامک اسئلك یا اله العالم و مقصود الامم بصبرک الذی سبق الوجود من الغیب و الشهود و باسرار ظهورک و طور علمک بان توید حزیک بین الاحزاب علی ما تظهر به مقاماتہم بین عبادک و شوونہم فی بلادک ای ربّ تسمع ضجيجہم و صریحہم اسئلك برحمتک الّتی سبقت الکائنات و بعنايتک الّتی احاطت بالممکات بان تقرّبہم الی ساحة عزّک و بساط قدسک ای ربّ نور عیونہم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبہم بانوار معرفتک آہ آہ من نار البعد فی ایامک و من ضرّ الظلم امام عرشک و عزّتک و عظمتک و قربک و لقاءک قد انفطرت سماء العدل بما ورد علی اولیائک و انشقت ارض الانصاف بما اکتسبت ایادی خلقک الذین نبدوا کتّابک و نقضوا عہدک و میثاقک و جمالک الابهی و ظهورک بین الوری لا تسکن زفرات محییک و لا عبرات عاشقیک بعدما سمعوا حزنک و بلائک من الذین نسبوا انفسہم الی نفسک و اقرّوا بزعمہم بظہورک طلوعک و استوائک علی عرش بیانک و کرسی فضلک فآہ آہ انّ الرجاء ینوح و العدل عزّی رأسه و الانصاف یضجّ و یقول یا ملأ الارض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدرۃ المنتہی فی الفردوس الابهی و صاح التّقوی بین الملأ الاعلی یا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اہوائکم و اجابة انفسکم بل لخدمة الله و امره و خدمة اولیائہ و حزبه ضعوا ما منعکم عن التّقرب الی الافق الاعلی و خذوا ما امرتم به من لدن خالقکم و موجدکم و بارئکم و رازقکم اشہد یا الہی و محبوی و معبودی و مقصودی انّ الظالمین ارتکبوا ما منعت به آذانہم عن اصغاء ندائک و نداء اصفیائک و عملوا ما منعت به ابصارہم عن مشاهدة انوار وجہک و ما انزلتہ فی ایامک اسئلك بجر آیاتک و نورت به وجوه احبائک فی یوم ظہورک بان تکتب لہم خیر کلّ عالم من عوالمک و کلّ فضل ذکرته فی الصّحیفۃ الحمراء من قلمک الاعلی انت الذی لا تضعفک قوۃ الامراء و لا تمنعک حجاب العلماء تفعل و تحکم بقدرۃ من عندک و سلطان من لدنک انک انت الحاکم الامر الفیاض الفضال العلیم الحکیم نامہء آنجناب کہ باسم جود علیہ بہائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغاء فائز گشت اینکہ ذکر اولیای آبابہ را نمودی و ہمچنین مراتب و مقامات استقامت و محبت و انجذاب و خدمتشان را فی سبیل الله انّ الله کان معک و معہم شہد ورأی و سمع ما نطق بہ اهل الوفاء طوبی لہم و نعیما لہم قد قبل اقبالہم و عملہم و توجّہہم فی ایام الله ربّ ما یرى و ما لا یرى و ربّ العرش العظیم لعمری و امری ہر بیتیکہ در آن اولیای الہی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثناء الہی مرتفع ملائکہ مقربین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاہدہ مینمایند کہ ملاء اعلی طائف و باین کلمہ ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مہبط اولیائہ و مقرّ اصفیائہ و مقام امنائہ علیک بہائہ و ثنائہ و عطائہ ہر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکہ مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمۃ من عندنا انّ ربّک هو الامر الحکیم از قبل مظلوم کل را ذکر نما و بعنايات حقّ جلّ جلالہ بشارت ده سوف یظہر ما کان مستورا عن الابصار انّہ لہو المقندر العزیز البصّار و اینکہ ذکر توجّہ بارض ک را نمودید لله الحمد مؤیدید بخدمت و موفّقید بر استقامت و مزینید بطراز حکمت و مرصّعید بلتالی محبت و مودّت و لکن حکمت را ملاحظہ نمائید اگر چہ کردہ و میکنند انّ ربّک هو المشفق

الکریم شرایط حکمت از قبل در الواح شتی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشوید آثار الله را در مقام امن و محل امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محل مسکن و بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکر دارید و چون استعداد مشاهده شد آن هنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقل من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیه توجه نمایند یشهد بذلك امّ الکتاب فی المآب امام وجوه الاحزاب رجای دیگر که در باره اولیای الهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لاجل استماع و اصغاء حاضر و طائف هر یک را بتجلیات نیر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بان ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرحمن الی اعلی المقام و ینورهم بانوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض باقبال و انقطاع و خدمت و محبت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الاشیاء و نزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضال و اینکه مضل خواسته اعانت نماید همین عمل گواهدست بر خدعه و مکرش از این فقره هم آگاهی خواسته به نفوس مستقیمه و هم دائمی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین مانع شده اتبع الهوی و ظنّ انه من اصحاب الهدی نسل الله ان یؤید المصطفی علی اعلاء کلمته بین عباد و اظهار انقطاعه فی بلاده انا زینا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضال الکریم و ارسلنا له لوحا انجذبت به حقایق الموحدین قل یا هادی اتق الله احضر امام وجه مؤلثک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رآته الابصار ضع الظنون انّ القیوم ینادیک عن شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک یوم المعاد قد غرّتک الدّینا و ریاستها یشهد بذلك کلّ منصف بصّار یا هادی آیات الهی بدونش مشتبه نشده و نمیشود امروز بندای مکلم طور اهل قبور بر خواستند و بتبارک الله ربّ العرش و الثّری ناطقند و تو الی حین بزندگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغاء منع مکن از ما عندک بما عند الله توجه کن آخر یچه حجّت و برهان بنقطه بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبه اعظم از آن را بخواه و بشنو و بین حضرت نقطه روح ما سواه فداه در فردوس اعلی و اسفا میگوید و بکلهه مبارکه اتّنی انا اول العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره یعنی بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبهات و اشارات و قصص اولی و اخری را و منقطعاً عن الكلّ بافق عنایت الهی توجه نما این مظلوم در اظهار امر الهی و اثبات حجّت ربّانی زحمتها کشیده و حمل شدائد نمود الی ان تتور العباد و الدّیار بانوار نیر الاسم الاعظم تو سبب اطفا مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدینه بیا تا امواج بحر بیان الهی و انوار نیر ظهور ربّانیرا بچشم خود ملاحظه نمائی لا تغنیک الیوم سبحات الاوهام و لا ما عند الانام طهر اذنک لاءصغاء ندائی و عینک لمشاهدة آثاری هر صاحب انصافی شهادت میدهد که این مظلوم لوجه الله نصیحت میفرماید تو بصد هزار کذب و نفاق و انکار خود را حفظ نمودی این مظلوم باقرار و اعتراف ما بین اخیار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفکر نما لعلّ تجذبک نفحات الصّدق الی افق العدل و الانصاف باین ایام فانیه و ریاست دو روزه خود را مستحقّ عذاب ابدی مکن در امثال خود یعنی علمای قبل تفکر نما که ناس را چگونه از حق منع نمودند و بکذب و عدم انصاف تربیت کردند تا بالاخره مفتریات آنقوم

سبب شهادت و علّت فزع اکبر گشت اسمع ندائی و قل تبت الیک یا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزّک
 فاغفر لی بجدک و کرمک انک انت الغفور الرحیم یا حیدر قبل علیّ علیک بهائی و عنایتی رمضان ع ل را از
 قبل مظلوم ذکر نما و بشارت ده چه که عملش بعزّ قبول فائز و مزین و بفضل عظیم فائز شده و در ایام الهی
 عمل نموده آنچه را که قلم اعلی تصدیق فرموده و قبول نموده ذکر اولیای بهرام آباد و حسن آباد و آن جهات را
 نمودید دهجی علیه بهائی در این ایام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طرّاً بعنایت فائز و الواح بدیعه منیعه
 مخصوص بعضی از سماء مشیت نازل و در هر کلمه بجز معانی مستور از حق میطلبیم نفوس مذکوره لدی
 المظلوم را تأیید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر یک ظاهر فرماید آنچه را که
 سبب نجات و علّت ارشاد است یا احبّائی هناک خذوا کؤوس العنایة و اللطاف من ایادی عطائی ثم اشربوا
 منها امرا من لدی الله المشفق الکریم عنقریب از اشتعال آن نفوس افتده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و
 آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غم از فضلش حاصل اسم اعظم گشت و صیاد ماهی حافظ کلمه الهی
 شد عمل کل نزد حق مذکور و از یراعه فضل در صحیفه عدل مستور هینئا لاولیائی هناک و مریثا لهم
 کذلک نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرفیع انه یقول الحق و یهدی السبیل لا اله الا هو الفرد المقتدر العزیز
 الجلیل یا حیدر قبل علیّ در این مقام اراده آنکه ذکر عالم ظاهر را انتها کنیم و بذکر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و
 باطن بیک لسان از ما سوی الله بگذرند و بذکر دوست یگنا ناطق و مشغول و این کلمه علیا سبب و علّت اتّحاد
 اولیا شده و میشود الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید فی آخر الکتاب قل الهی الهی یشهد
 کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آیاتک شرق الارض و غربها قد نزلت من ملکوت
 بیانک آیات عظمتک علی شأن عجز احبّائک عن حفظها و جمعها و مع ذلک قال المشرکون من عبادک ما
 ناح به اهل سرادق علمک و فضلک و سگان مدائن ذکرک و ثنائک اسئلک باقتدار قلمک الاعلی و انوار فجر
 ظهورک بین الوری بان تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک انک انت الذی شهدت السن الکائنات بقدرتک
 و قوتک و عظمتک لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم .